

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلٰی اٰلِ مُحَمَّدٍ وَرَحْمَتِكَ

سوره مبارکه اشراح

شرح صدر و برنامه ریزی منظم به سوی خدا

گزاره‌های تفسیر المیزان درباره سوره مبارکه اشراح^۱

در این سوره رسول خدا صلی الله علیه و آله را امر می‌کند به اینکه کمر خدمت در راه خدا ببندد، و به سوی او رغبت کند،

و به این منظور نخست منتهایی که بر او نهاده، تذکر می‌دهد.

این سوره هم می‌تواند مکی باشد و هم مدنی، ولی سیاق آیاتش به مدنی بودن سازگارتر است.

و در بعضی از روایات وارده از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده که فرموده‌اند: سوره «و الضحی» و سوره «الم نشرح» یک سوره‌اند،^۲

^۱ ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۵۲۹-۵۳۷

^۲ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: و نیز این معنا از طاووس و از عمر بن عبد العزیز نقل شده.

فخر رازی در تفسیر کبیر خود بعد از نقل این معنا از دو نفر نامبرده گفته است: این دو نفر پنداشته‌اند ابتدای سوره دوم، یعنی جمله «أَلَمْ نَشْرَحْ»، به منزله عطف است بر آیه ششم سوره قبل، یعنی جمله «أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى»، و این پندارشان درست نیست، برای اینکه سوره «و الضحی» در حال اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله از آزار کفار نازل شده، و جنبه تسلیت دارد، چون حالت آن جناب حالت محنت و تنگ حوصلگی است، و سوره دوم اقتضا دارد در حالی نازل شده باشد که آن جناب شرح صدر و حالت خرسندی داشته باشد، و چگونه ممکن است در یک سوره این دو حالت در آن جناب و این دو لحن در بیان، جمع شود؟!

ولیکن اشکالش وارد نیست، برای اینکه مراد از شرح صدر رسول خدا صلی الله علیه و آله در سوره مورد بحث این است که خدای تعالی آن جناب را طوری کند که قلب نازنینش وسعتی داشته باشد که حقایق و معارفی را که به وی القا می‌شود بپذیرد، و از پذیرش آن به تنگ نیاید، و نیز تحمل آزارهایی که از ناحیه مردم می‌بیند داشته باشد، که بیانش می‌آید، نه اینکه بخواهد صرفاً آن جناب را خوشحال کرده باشد، پس پندار خود فخر رازی پندار درستی نیست.

دلیل بر این معنا روایتی است که ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من از پروردگارم مسئله‌ای پرسیدم که دوست داشتم ای کاش نمی‌پرسیدم، و آن این بود که پروردگارا قبل از من انبیایی بودند، برای بعضی از آنان باد را مسخر کردی، و بعضی دیگر مرده زنده می‌کردند، خطاب رسید مگر تو یتیم نبودی، و ما تو را مورد توجه مردم قرار دادیم؟ عرضه داشتیم: بلی. فرمود: مگر نبود که من تو را گم شده

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ:

- راغب گفته: کلمه «شرح» در اصل لغت به معنای باز کردن گوشت و امثال آن است، وقتی گفته می‌شود: «شرح اللحم» معنایش این است که گوشت باز شد، و «شرح اللحم» معنایش این است که من گوشت را باز کردم،
- و از جمله موارد استعمالش «شرح صدر» است، که معنایش باز شدن و گستردگی سینه به نور الهی و سکینتی از ناحیه خدا و روحی از او است،
- و در قرآن فرموده: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ» و نیز فرموده: «فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ».
- ترتب آیات سه‌گانه اول سوره که مضمون هر يك مترتب بر آیه قبل است،
 - و سپس تعلیل آنها به آیه «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» که از ظاهرش برمی‌آید که با وضع رسول خدا صلی الله علیه و آله در اوایل بعثت و اواخر آن منطبق باشد،
 - و سپس تکرار این تعلیل
 - و نیز تفریع دو آیه آخر سوره بر ما قبل
- همه شاهد بر آنند که مراد از شرح صدر رسول خدا صلی الله علیه و آله، گستردگی و وسعت نظر وی است،
- [مراد از شرح صدر رسول خدا صلی الله علیه و آله گستردگی و وسعت نظر وی است] به طوری که
 - ظرفیت تلقی وحی را داشته باشد،
 - و نیز نیروی تبلیغ آن،
 - و تحمل ناملایماتی را که در این راه می‌بیند داشته باشد،
- و به عبارتی دیگر نفس شریف آن جناب را طوری نیرومند کند که نهایت درجه استعداد را برای قبول افاضات الهی پیدا کند.

وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ:
- کلمه «وزر» به معنای بار سنگین است،
- و «انقاض ظهر» به معنای شکستن پشت کسی است، شکستی که صدایش به گوش برسد، آن طور که از تخت و کرسی و امثال آن وقتی کسی روی آن می‌نشیند، و یا چیز سنگینی روی آن می‌گذارند صدا برمی‌خیزد،
- و مراد از «انقاض ظهر» (غالباً) معنای لغوی آن نیست، (چون کسی پشت کسی را آن طور نمی‌شکند که صدای تخت و کرسی کند)، بلکه منظور ظهور آثار سنگینی وزر بر آدمی است، ظهوری بالغ.
- و «وضع وزر» به معنای از بین بردن آن سنگینی است، که رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس می‌کرد،
- و جمله «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» عطف است بر جمله «أَلَمْ نَشْرَحْ ...»،

دیدم، و هدایت کردم؟ عرضه داشتم: بله، ای پروردگار من. فرمود: آیا سینه‌ات را گشاده نکردم، و گرفتاری‌هایت را برطرف نمودم؟ عرضه داشتم بله ای پروردگار من. پس معلوم شد که اشکال فخر به نظریه مذکور وارد نیست، البته این بحث دنباله‌ای دارد که إن شاء الله در سوره ایلاف می‌آید.

- [جمله «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» عطف است بر جمله «أَلَمْ نَشْرَحْ...»] چون معنایش «قد شرحنا لك صدرك» است،
 - در نتیجه معنای دو جمله چنین می‌شود: «محققا ما سینهات را گشودیم، و سنگینی‌هایی که بر دوشت بود برداشتیم.»
 - و مراد از وضع وزر رسول خدا صلی الله علیه و آله -به طوری که از سیاق بر می‌آید، و قبلا هم اشاره کردیم- این است که دعوت آن جناب را انفاذ و مجاهداتش در راه خدا را امضا نمود،
 - به این معنا که اسباب پیشرفت دعوتش را فراهم کرد، چون رسالت و دعوت و فروعات آن ثقلی بود که به دنبالش شرح صدر بر آن جناب تحمیل نمود.^۳
- وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ:
- رفع ذکر به معنای بلند آوازه کردن کسی است، به طوری که نامش و گفتگوش از همه نام‌ها و همه خاطره‌ها بلندتر باشد،
 - و خدای تعالی نام آن حضرت را چنین کرد (همه جا سخن از آن حضرت بود)،
 - و یکی از مصادیق رفع ذکر آن جناب این است که خدای تعالی نام او را قرین نام خود کرد،
 - و در نتیجه در مسأله شهادتین که اساس دین خداست، نام او [پیامبر] قرین نام پروردگارش قرار گرفت،
 - و بر هر مسلمانی واجب کرد که در هر روز در نمازهای پنجگانه واجب نام آن جناب را با نام خدای تعالی به زبان جاری سازد،
 - و لطفی که در آیه مورد بحث به کار رفته از نظر خواننده دور نماند، و آن این است که: بعد از کلمه «وضع» در آیه سابق کلمه «رفع» را که درست مقابل آن است آورد.
- فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا:

^۳ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: ولی بعضی از مفسرین گفته‌اند: وضع وزر، اشاره است به داستانی که در روایات آمده که در ایام کودکیش دو تا فرشته بر آن جناب نازل شدند، و سینه‌اش را شکافته قلبش را در آوردند، و دوباره در جایش قرار دادند، که روایتش به زودی از نظر خواننده خواهد گذشت. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور از وزر، اعمالی است که قبل از بعثت از آن جناب سر زده بود. و بعضی گفته‌اند: منظور غفلتش از شرایع و امثال آن است که آگاه شدن بدان جز با وحی صورت نمی‌گیرد، و بیان هر شریعتی را باید آن جناب بخواهد، تا پاسخش از راه وحی برسد. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور تحیر آن جناب است در اینکه آیا رسالت الهی را آن طور که باید، انجام داده‌ام یا نه. بعضی هم گفته‌اند: منظور وحی و سنگینی آن است، چون در اوایل بعثت گرفتن وحی بر او دشوار بوده. بعضی گفته‌اند: منظور رنجی است که آن جناب از گمراهی قومش و دشمنیشان با آن جناب می‌برده، و وی از ارشادشان عاجز می‌شده. و بعضی گفته‌اند: منظور رنجی است که از تعدی دشمن در آزار آن جناب می‌برده. بعضی دیگر گفته‌اند: مراد اندوهی است که از مرگ عمویش ابوطالب و مرگ همسرش خدیجه در دل داشته. بعضی دیگر گفته‌اند: کلمه «وزر» به معنای معصیت است، و رفع وزر به معنای عصمت است. بعضی گفته‌اند: منظور از وزر گناه امت آن جناب است، و قهرا مراد از وضع وزر آمرزش آن گناهان است. و این وجوهی که نقل شد بعضی‌ها سخیف و بعضی دیگرش ضعیف است و با سیاق سازگار نیست، بعضی‌ها به عنوان «قیل؛ گفته شده» نقل شده، و بعضی دیگرش به صورت احتمال ذکر شده است.

- بعید نیست این آیه تعلیل مطالب گذشته، یعنی وضع وزر و رفع ذکر باشد،
 - چون رسالتی که خدای تعالی بر آن جناب تحمیل کرده،
 - و دستور داد مردم را به سوی آن دعوت کند سنگین‌ترین باری است که بر یک بشر تحمیل شود،
 - و معلوم است که با قبول این مسئولیت کار بر آن جناب دشوار شده،
 - و همچنین تکذیبی که قومش نسبت به دعوتش نموده
 - و استخفافی که به آن جناب کردند،
 - و اصراری که در محو نام او می‌ورزیدند،
 همه برای آن جناب دشواری روی دشواری بوده،
 - و خدای تعالی در آیه قبلی فرمود: ما این دشواری‌ها را از دوش تو برداشتیم،
 - و معلوم است که این عمل خدای تعالی [برداشتن دشواری‌ها از دوش پیامبر] مانند همه اعمالش بر طبق سنتی بوده که در عالم به جریان انداخته،
 - و آن [سنت] این است که همیشه بعد از هر دشواری سهولتی پدید می‌آورد،
 - و به همین جهت مطلب دو آیه قبل را تعلیل کرده به اینکه اگر از تو وضع وزر کردیم، و اگر نامت را بلند ساختیم، برای این بود که سنت ما بر این جاری شده که بعد از عسر، یسر بفرستیم،
 - و بنا بر این احتمال، لام در کلمه «العسر» لام جنس خواهد بود، نه لام استغراق، می‌خواهد بفرماید جنس عسر این طور است که به دنبالش یسر می‌آید، نه تمامی فرد فرد عسرها،
 - و بعید هم نیست که یسر یا عسر از مصادیق سنتی دیگر باشد، و آن سنت تحول حوادث و تقلب احوال و بی دوامی همه شئون زندگی دنیاست.^۴
- إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا:

^۴ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: و از زمخشری حکایت شده که در کشاف گفته: حرف «فاء» در جمله «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ...» فای فصیحه است، و زمینه کلام زمینه تسلیت دادن و دلخوش کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله به وسیله وعده‌ای جمیل است.

وی می‌گوید: مشرکین رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنین را سرزنش می‌کردند به اینکه مردمی فقیرند، چیزی از مال دنیا ندارند، به حدی این زخم زبان اوج گرفت که به دل شریف آن حضرت افتاد که نکند اسلام نیاوردن مردم و تحقیرشان از مؤمنین به خاطر همین تهی‌دستی مؤمنین است، و خدای تعالی برای دفع این احتمال نعمت‌های بزرگی را که به آن جناب ارزانی داشته بود به رخ کشید، آنگاه اضافه کرد: «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» گویا فهماند این ما بودیم که به تو دادیم آنچه که خودت می‌دانی، پس از فضل خدا مایوس نباش، و بدانکه بعد از سختی‌ها گشایشی برای شما خواهد بود.

و ظاهر گفتار وی این است که لام در «العسر» را لام عهد گرفته، نه لام جنس، و مراد از یسر هم غنیمت‌هایی است که خدای تعالی در سال‌های بعد نصیب مؤمنین کرده.

لیکن ما این حرف را قبول نداریم، برای اینکه ذهن شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله اجل از آن است که از حال کفار و علت کفرشان بی‌خبر باشد، و نداند که علت اصلی آن استکبار از حق است، و خلاصه خدا را کوچکتر از آن می‌دانند که دعوت پیامبرش را بپذیرند، به شهادت اینکه این کفار بعد از ظهور شوکت اسلام و پولدار شدن مؤمنین هم ایمان نیاوردند، و خدای تعالی پیامبرش را از امیدواری به ایمان آوردن اکثر آنان نهی و نومید کرده، هم در آیات سوره یس که در مکه، یعنی در ایام فقر مؤمنین، نازل شده فرموده: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ... وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، و هم در سوره بقره که در مدینه یعنی در روزگار خوش مؤمنین نازل شده فرموده: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ».

و اگر ما یسر بعد از عسر را حمل کنیم بر شوکت اسلام و رفعتش بعد از دوران سختی، و سوره را هم از سوره‌های مکی بگیریم، خیلی مورد اشکال واقع نمی‌شود.

- این جمله تاکید آیه قبل و تثبیت آن است.^۵
 - تئوینی که در کلمه «یسرا» است به قول بعضی برای بزرگداشت یسر است، و می‌فهماند با هر عسر، یسری گرانقدر می‌آید، ولی به نظر ما تنوین تنويع است، و می‌خواهد بفرماید با هر دشواری نوعی گشایش هست،
 - و منظور از کلمه «مع؛ با» واقع شدن یسر به دنبال عسر است،
 - نه اینکه منظور از معیت [معیت عسر و یسر] این باشد که یسر و عسر در زمان واحد تحقق می‌یابد.
- فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ:
- این آیه خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله است،
 - و مطلبش به خاطر اینکه حرف «فاء» در آغازش آمده نتیجه‌گیری از بیان آیات قبل است،
 - [آیات قبل] که سخن از تحمیل رسالت و دعوت بر آن جناب داشت، و منتهای خدا را بر او که شرح صدرش داده، وزر را از او برداشت، و نامش را بلند آوازه کرد، بر می‌شمرد، و در آخر، همه اینها را از باب یسر بعد از عسر دانست.
 - و بنابراین، معنایش این می‌شود: حال که معلوم شد هر عسری که تصور شود بعدش یسر می‌آید،
 - و زمام عسر و یسر تنها به دست خداست و لا غیر،
 - [زمام عسر و یسر تنها به دست خداست] پس هر گاه از انجام آنچه بر تو واجب شده فارغ شدی نفس خود را در راه خدا، یعنی عبادت و دعا، خسته کن،
 - و در آن [کار فوق] رغبت نشان بده، تا خدا بر تو منت نهاده، راحتی که دنبال این تعب است و یسری که دنبال این عسر است، به تو روزی فرماید.^۶

^۵ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: ولی بعضی گفته‌اند: جمله‌ای است استینافی و مفسرین گفته‌اند: این دو آیه دلالت دارد بر اینکه با يك عسر دو یسر هست، و این گفتار ناشی از يك قاعده‌ای است که می‌گوید: کلمه‌ای که الف و لام بر سر دارد و به اصطلاح معرفه است، اگر در کلامی تکرار شود، منظور از آن همان کلمه اول است، و هر دو کلمه يك چیز را می‌رسانند، ولی اگر نکره باشد دومی معنا و منظوری غیر منظور اولی را افاده می‌کند، مثلاً اگر بگویی: «اذا اکتسبت الدرهم (درهماً) فانفق الدرهم» معنایش این است که وقتی درهمی -یک درهم- کاسی کردی، همان درهم را خرج کن، و اما اگر بگویی «اذا اکتسبت درهما فانفق درهما» معنایش این است که اگر درهمی را کسب کردی، درهمی را خرج کن، و در این جمله منظور این است که درهمی را خرج کن، لیکن این قاعده کلیت ندارد.

^۶ در ادامه این بخش در تفسیر می‌خوانیم: بعضی از مفسرین گفته‌اند: مراد این است که هر گاه از واجبات فارغ شدی، به نمازهای مستحبّ بایست.

بعضی دیگر گفته‌اند: معنایش این است که هر گاه از نماز فارغ شدی به دعا بپرداز.

لیکن صاحبان این دو قول بر روی بعضی از مصادیق انگشت گذاشته‌اند، و نمی‌توانند بگویند آیه تنها در این معنا نازل شده.

بعضی دیگر گفته‌اند: معنایش این است که هر گاه از جنگ فارغ شدی، در عبادت بکوش.

و بعضی گفته‌اند: مراد این است که هر گاه از دنیایت فارغ شدی به آخرت بپرداز، و بعضی وجوه دیگری ذکر کرده‌اند که وجوهی ضعیف است.

^۷ بحث روایی سوره در تفسیر المیزان:

در الدر المنثور است که عبدالله بن احمد در کتاب «زوائد الزهد»، از ابی بن کعب روایت کرده که گفت: «ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید اولین چیزی که از امر نبوت دیدی چه بود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را جمع و جور کرد و نشست، و فرمود: ای ابوهریره (خوب) سوآلی کردی، من در صحرا بودم در حالی که بیست سال و چند ماه از عمرم گذشته بود، ناگهان از بالای سرم سخنی شنیدم، به بالا نظر کردم مردی را دیدم که از مردی دیگر می‌پرسید، آیا این همان است؟ آنگاه هر دو به طرفم آمدند، با چهره‌هایی که نظیر آن را هرگز در خلق ندیده بودم، و ارواحی که در خلق هیچ چنین چیزهایی ندیده بودم، و نیز جامه‌هایی که در خلق بر تن احدی ندیده بودم، آن دو نفر نزدیک من می‌آمدند، و آن قدر جلو آمدند که

هر کدام يك بازوی مرا گرفت، ولی من احساس تماس دست آنها با بازویم را نمی‌کردم. در این حال یکی به دیگری گفت بخوابانش و او بدون فشار و یا کشیدن مرا خوابانید، پس یکی به دیگری گفت: سینه‌اش را بشکاف، پس آن دیگری سینه‌ام را گرفت آن را شکافت، و تا آنجا که خودم می‌دیدم خونی و دردی مشاهده نکردم، پس آن دیگری به وی گفت: کینه و حسد را در آور، و او چیزی به شکل لخته خون درآورده بیرون انداخت، باز آن دیگری گفت رأفت و رحمت را در جای آن بگذار، و او چیزی به شکل نقره در همانجای دلم گذاشت، آنگاه انگشت ابهام دست راستم را تکان داد و گفت برو به سلامت. من برگشتم در حالی که احساس کردم که نسبت به اطفال رقت، و نسبت به بزرگسالان رحمت داشتم.»

و در نقل بعضی از ناقلان -از قبیل نقلی که در روح المعانی آمده- که «من ده‌ساله بودم» به جای «بیست سال و چند ماه».

و در بعضی روایات آمده که این قصه در هنگام نزول سوره «اقراً باسم ربك...» واقع شده که آن جناب چهل‌ساله بوده. و در بعضی دیگر نظیر آنچه در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسایی نقل شده آمده که این قصه در شب معراج اتفاق افتاده. و به هر حال بدون اشکال این قصه جنبه تمثیل دارد، و دانشمندان اسلامی بحث‌هایی طولانی پیرامون مفاد این روایات کرده‌اند که همه این بحث‌ها بر اساس این پندار است که جریان، يك جریان مادی و يك برخورد مادی بوده، و به همین جهت وجوهی را ذکر کرده‌اند که چون اصل و اساس بحث باطل بود از نقل آن وجوه خودداری کردیم.

و در همان کتاب است که ابویعلی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن حبان، ابن مردویه، و ابونعیم (در کتاب دلائل)، همگی از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده‌اند که فرمود: جبرئیل نزد من آمد و گفت: پروردگارت می‌فرماید: هیچ می‌دانی چگونه نامت را بلند آواز کردم؟ عرضه داشتم خدا بهتر می‌داند. گفت پروردگارت می‌فرماید: از این راه که هر وقت نام من برده شود نامت با نام من ذکر شود.

و در همان کتاب است که عبد الرزاق، ابن جریر، حاکم و بیهقی، از حسن روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی خوشحال و خندان از خانه بیرون می‌آمد و می‌فرمود: هرگز يك «عسر» حریف دو «یسر» نمی‌شود، «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»، «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا». و در مجمع البیان در ذیل آیه «فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب» می‌گوید معنایش این است که وقتی از نماز واجب بپرداختی، برخیز و در برابر پروردگارت به دعا بایست، و با رغبت از او درخواست کن. آنگاه صاحب مجمع البیان می‌گوید: این معنا از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده.